

به نام خدا

کلاس دانش آموز محور

مولفان :

رویا تقی نژاد

راضیه پورعلی شوراگلی

فاطمه احمدزاده

کوثر ولیزاده تیمورآبادی

محیا ولیزاده تیمورآبادی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۳)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

chaponashr.ir

سرشناسه: تقی نژاد، رویا، ۱۳۷۲
عنوان و نام پدیدآور: کلاس دانش آموز محور / مولفان رویا تقی نژاد، راضیه پورعلی شوراگلی، فاطمه احمدزاده، کوثر ولیزاده تیمورآبادی، محیا ولیزاده تیمورآبادی.
مشخصات نشر: ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۴۰ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۰۸-۰۰۳-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: کلاس دانش آموز محور
شناسه افزوده: پورعلی شوراگلی، راضیه، ۱۳۶۷
شناسه افزوده: احمدزاده، فاطمه، ۱۳۵۹
شناسه افزوده: ولیزاده تیمورآبادی، کوثر، ۱۳۷۹
شناسه افزوده: ولیزاده تیمورآبادی، محیا، ۱۳۷۰
رده بندی کنگره: PN۲۱۴۲
رده بندی دیویی: ۸۰۹/۲۰۳
شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۹۳۸۵۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نام کتاب: کلاس دانش آموز محور
مولفان: رویا تقی نژاد - راضیه پورعلی شوراگلی - فاطمه احمدزاده
کوثر ولیزاده تیمورآبادی - محیا ولیزاده تیمورآبادی
ناشر: ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۳
چاپ: زبرجد
قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۰۸-۰۰۳-۵
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست مطالب

۷.....	فصل اول: رویکرد دانش آموز محور.....
۸.....	خاستگاه تاریخی رویکرد دانش آموز محور.....
۱۱.....	اصول و مبانی الگوی دانش آموز محور.....
۱۳.....	ویژگی های برنامه درسی یادگیرنده محور.....
۱۶.....	جایگاه دانش آموز.....
۱۷.....	جایگاه معلم.....
۱۸.....	ماهیت دانش.....
۱۹.....	ویژگی های کلاس های دانش آموز محور.....
۲۲.....	فواید کلاس های دانش آموز محور.....
۲۵.....	فصل دوم: توجه به تفاوت های فردی.....
۲۶.....	تاریخچه مطالعه تفاوت های فردی.....
۲۸.....	تفاوت های بین فردی.....
۲۸.....	تفاوت های درون فردی.....
۲۸.....	تفاوت های درون گروهی و بین گروهی.....
۲۹.....	علل تفاوت های فردی.....
۳۲.....	تفاوت های فردی و نیاز های دانش آموزان.....
۳۳.....	هوش و تفاوت های فردی.....
۳۴.....	تفاوت های روانی و جسمانی دانش آموزان.....
۳۵.....	تفاوت های فردی در قالب تفاوت های جسمانی دانش آموزان.....

۳۸.....	ضرورت توجه به تفاوت های فردی.....
۴۲.....	رهنمودهایی برای معلمان.....
۴۵.....	فصل سوم: اهمیت انگیزش.....
۴۵.....	در یادگیری.....
۴۶.....	تعریف انگیزش.....
۴۸.....	اهمیت انگیزش.....
۵۱.....	انگیزش تحصیلی.....
۵۳.....	عوامل ایجاد انگیزه های تحصیلی.....
۵۸.....	راهکارهای ایجاد انگیزه در دانش آموزان.....
۶۰.....	جایگاه ابزار کمک آموزشی.....
۶۳.....	وسایل کمک آموزشی و یادگیری دانش آموزان.....
۶۷.....	ضرورت کاربرد وسایل کمک آموزشی.....
۷۱.....	فصل چهارم: روش های تدریس.....
۷۱.....	دانش آموز محور.....
۷۲.....	تدریس.....
۷۶.....	ویژگی های دروس و محتوای روش بحث گروهی.....
۷۷.....	مراحل اجرای روش بحث گروهی.....
۷۹.....	اجرای روش بحث گروهی.....
۷۹.....	وظایف شاگردان در بحث گروهی.....
۷۹.....	نقش معلم در جریان بحث گروهی.....
۸۱.....	محاسن روش بحث گروهی.....
۸۱.....	محدودیت های روش بحث گروهی.....
۸۳.....	شیوه های یادگیری مشارکتی.....
۸۶.....	محاسن و محدودیت های یادگیری مشارکتی.....

- ۸۶..... محاسن یادگیری مشارکتی
- ۸۸..... محدودیت های یادگیری مشارکتی
- ۸۹..... امتیازات الگوی ایفای نقش
- ۹۱..... مراحل الگوی ایفای نقش
- ۹۷..... محاسن و محدودیت های روش اکتشافی
- ۹۸..... محدودیت های تدریس اکتشافی
- ۱۰۳..... معیارهای موفقیت در گردش علمی
- ۱۰۴..... محاسن و محدودیت های گردش علمی
- ۱۰۴..... محاسن و مزایای گردش علمی
- ۱۰۵..... محدودیت ها و مشکلات گردش علمی
- ۱۰۷..... فصل پنجم: آموزش سطوح بالای تفکر
- ۱۰۸..... تفکر
- ۱۱۱..... خصوصیات تفکر
- ۱۱۲..... سطوح بالای تفکر
- ۱۱۵..... راهکارهای پرورش تفکر انتقادی
- ۱۱۸..... راهکارهای پرورش تفکر خلاق
- ۱۲۲..... راهکارهای پرورش فراشناخت
- ۱۲۷..... راهکارهای پرورش مهارت حل مساله
- ۱۳۵..... منابع فارسی

فصل اول

رویکرد

دانش آموز محور

خاستگاه تاریخی رویکرد دانش آموز محور

برای آنکه به وجود آمدن نظریه آموزش شاگرد محور را به خوبی درک کنیم باید ابتدا آن را در بستر تاریخی خود بررسی کنیم. نیمه اول قرن بیستم، بدون شک متعلق به رفتارگرایی بود. این نظریه روان شناختی که توسط نظریه پردازانی چون جان واتسون، بی اف اسکینر و دیگران حمایت می شد، دیدگاهی مکانیکی و ماشینی نسبت به آموزش انسان داشتند. رفتارگرایان، رویکرد روان شناسانه خود را بر فلسفه جان لاک انگلیسی بنیان گذاشته بودند که ذهن انسان را لوح سفیدی می دانست که فطرت نقشی در آن ندارد و زندگی اجتماعی خطوطی را بر آن لوحه نقش می زند که شخصیت و روش و منش انسانی را تعیین می کند. به این ترتیب رفتارگرایی، مدعی بود که می تواند افراد جامعه را تنها از طریق آموزش رفتارهای مناسب، به جامعه ای ایده آل و بدون کم و کاستی تبدیل کند. زیرا اگر محیط زندگی انسان و عوامل بیرونی رفتار را بتوان کنترل کرد، پس می توان هر خروجی مورد نظری را هم انتظار داشت. اوج گیری رفتار گرایی و اقبال شدید روان شناسان و متولیان آموزشی به چنین رویکرد مکانیکی به آموزش، منجر به کنار گذاشتن بسیاری از دیدگاه های گذشته در مورد اصالت دانش و نقش فطرت و ذهن انسان در یادگیری شد. چرا که در این دیدگاه، یادگیری چیزی جز توالی رابطه محرک و پاسخ و شرطی شدن ذهن توسط تکرار رابطه بین علت و معلول یا به عبارت صحیح تر محرک و پاسخ نبود. همان طور که مشخص است این دیدگاه تنها بر آنچه قابل مشاهده و اندازه گیری است مبتنی شده بود. بنابراین در این تئوری تنها رفتار یا برون داد قابل مشاهده و سنجش می توانست یادگیری را مورد ارزیابی قرار دهد. یا به قول رفتارگرایان، یادگیری تغییر رفتار است.

دیدگاه های رفتارگرایان، رفته رفته موجب واکنش عده ای دیگر از روان شناسان شد که از نقطه نظر به شدت مادی گرا و مکانیکی رفتارگرایی وحشت زده شده بودند. ابتدا روان شناسان آلمانی با مطرح کردن روانشناسی گشتالت، در برابر موج سهمگین رفتارگرایی ایستادند. گشتالتی ها روان شناسانی کل گرا بودند که به شدت با جزئی نگری رفتارگرایی

مخالفت می کردند و معتقد به یادگیری از نوع بینش و درک کل بودند. روان شناسان دیگری نیز به عنوان مدافعین روان شناسی شناختی، بار دیگر مفاهیم مطرود شده ای مثل ذهن، یادگیری، تفکر، دانستن و آموختن را وارد مباحث آموزشی کردند. روان شناسان شناختی، بر فرآیندهای ذهنی و عقلی بیش از نموده‌های بیرونی رفتار متمرکز بودند و عقیده داشتند ذهن انسان در مرکز جهان قرار دارد. این ساختارها و ارتباطات ذهنی است که به رفتار انسان معنا و مفهوم می بخشد و حتی اگر یادگیری نمادی بیرونی هم نداشته باشد، باید تغییر را در عمق ذهن، باور و تفکر انسان جستجو کرد. به زودی در بین روان شناسان شناختی نیز رویکردی نوین به نام روان شناسی تحولی با نظریات ژان پیاژه آغاز شد. ژان پیاژه که بی شک یکی از بزرگترین و تاثیرگذارترین چهره های آموزشی و روانشناسی کودک در تاریخ است، به نقش رشد و تکامل انسان در یادگیری توجه کرد. او روند تکامل ذهن در انسان را به چهار دوره تقسیم کرد که از اندیشه عینی تا انتزاعی، هر کودک انسان، باید از این مراحل بگذرد تا قوای تحلیل و قضاوت ذهنی او به اعلا درجه برسد. همزمان با پیاژه افراد دیگری هم در جای جای جهان با استناد به تحقیقات پیاژه، شروع به نظریه پردازی در حوزه آموزش بر اساس روانشناسی شناختی کردند. یعنی رویکردی را وارد آموزش کردند که مبتنی بر پرورش ذهن انسان بود. یکی از این افراد پزشکی ایتالیایی به نام ماریا مونته سوری بود که نظریات پیشروی خود را در زمینه آموزش با تاسیس مدارس برای کودکان فقیر در مناطق محروم مورد آزمایش عملی قرار می داد. ماریا مونته سوری نگاهی کل نگر به انسان داشت و معتقد بود آموزش و پرورش باید به صورت همه جانبه بر تربیت قوای انسانی در همه زمینه ها متمرکز باشد و البته با توجه به درجات تکامل و رشد کودک، برنامه های آموزشی خود را تنظیم و سازماندهی کند. بی شک مونته سوری یکی از پایه گذاران نظریه آموزش و پرورش شاگرد محور بوده و هست.

برنامه درسی دانش آموز محور

سیر تاریخی جریان آموزش حکایت از آن دارد که با رشد روانشناسی شناختی تأکید بر فعالیت یادگیرنده بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و رویکردهایی به وجود آمدند که

برنامه درسی یادگیرنده محور را مورد تأکید خود قرار دادند. با این شرایط، توجه به یادگیرنده به عنوان محور یادگیری در آموزش و پرورش همواره از دغدغه های اساسی و محل بحث صاحب نظران و مربیان این حوزه بوده و در هر دوره نقش آن در برنامه های درسی از شدت و ضعف برخوردار بوده است. به طور کلی هدف از طرح برنامه درسی یادگیرنده به عنوان محور یادگیری و منبع الگوهای برنامه درسی، اتصال آموزش مدرسه ای به علایق و سلیق یادگیرندگان بوده است. آنچه که از سیر تحول تاریخی الگوی یادگیرنده محور در منابع و آثار مرتبط مشخص است، زمینه پیدایش و شکل گیری رسمی الگوی برنامه درسی یادگیرنده محور به اوایل قرن بیستم مربوط می شود. در شروع این قرن، تعدادی از مربیان تعلیم و تربیت به طراحان آموزشی که بر موضوع درسی تأکید داشتند، واکنش نشان دادند و به این اصل که دانش آموزان باید در محور برنامه های درسی قرار گیرند، تأکید کردند و از طرح های دفاع می کردند که به طرح های یادگیرنده محور شهرت یافتند. در این بین، تابا (۱۹۶۲) اعتقاد دارد که دلیل منطقی طرح یادگیرنده محور آن است که محور برنامه درسی آن بر مبنای علایق و نیازهای فراگیر طراحی و تنظیم می گردد. رسو اعتقاد داشت که کودکان باید در بافت محیط خود آموزش ببینند و از نیاز و علایق آنها در طرح برنامه درسی استفاده شود. وی همچنین معتقد بود هدف تعلیم و تربیت، پرورش خوبی های ذاتی کودکان است و اینکه یادگیری باید حاصل تجاربی مستقیم با طبیعت و داشتن تجربه های حسی با اشیاء عینی باشد. ژان پیاژه هم به نقش رشد و تکامل انسان در یادگیری و توجه به یادگیرنده در فرآیند آموزشی توجه کرد. وی اعتقاد داشت که معلم باید فضایی حمایت کننده و تسهیل کننده برای انجام فعالیت های آزادانه یادگیرندگان فراهم کند و در فعایت های یادگیری به بهترین شکل برای فراگیران ایفای نقش کند. مربیان دیگری نیز در شکل گیری الگوی یادگیرنده محور و سیر تحولی آن نقش داشته اند که به چند نمونه از آنها اشاره می شود.

ژان هانری پستالوزی که معتقد بود کودکان باید در دنبال کردن علایق خودشان آزاد باشند و طرفدار آزادی برای کل کودک بود؛ فریدریش فروبل که مبدع نخستین کودکستان بود، فعالیت کودکستانش بر اساس تعلیم حواس به کودکان بود و به آنها اجازه می داد تا

نظم و زیبایی طبیعت را در نتیجه تعامل با آن درک کنند. کمنیوس که عقیده داشت یادگیری از تجربه عینی به سمت تفکر انتزاعی پیش می رود؛ همچنین، جی استنلی هال بنیان گذار جنبش مطالعه کودکان در دانشگاه کلارک در ایالات متحده و جان دیویی فیلسوف تعلیم و تربیت آمریکایی، که ادعا داشت کودکان با عمل کردن یاد می گیرند و به حذف رقابت بین یادگیرندگان در حل مسئله تاکید داشت.

مضافاً اینکه، الگوی یادگیرنده محور جهت گیری انسان گرایانه نیز دارد، بنیادهای آن به رشد انسان، پتانسیل انسان برای خود تحقق بخشی و نیاز برای خودمختاری شخصی مربوط می باشند. در همین اواخر، ساختارگرایی اجتماعی نیز بر اساس نظریه‌های ویگوتسکی که به تعامل اجتماعی اعتقاد داشتند، در چارچوب الگوی یادگیرنده محور بیان شده است. همچنین رویکردهای پروژه‌های به یادگیری در این الگو رایج هستند. به هر حال، با توجه سیر تحولی الگوی یادگیرنده محور که اشاره شد، کلاسهای درس امروز نیاز به طراحی مجدد برنامه هایی دارند که پاسخگوی نیازهای نسل حاضر باشند. جامعه به فراگیری نیاز دارد که خودمختار، درگیر یادگیری مادام العمر، انعطاف پذیر و توانمند باشند و به سرعت با شرایط جدید سازگار شوند و به طور مستقل فرصت های بیشتری برای ارتباط از طریق برنامه درسی و برای یادگیری در اختیار آنها قرار گیرد.

اصول و مبانی الگوی دانش آموز محور

مربیان بزرگ اعتقاد دارند که دانش آموزان مرکز یا کانون برنامه هستند. حمایت گرایان این موضوع که اکثراً پیشرفت گرا بودند از برنامه درسی یادگیرنده محور دفاع می کردند. پیشرفت گرایان معتقدند برای بهینه سازی یادگیری، دانش آموز باید در محیط خود فعال باشد. یادگیری نیز نباید از زندگی عادی دانش آموزان منفک باشد؛ چرا که دانش در نظریه یادگیرنده محور، ماهیتی شخصی دارد. دانش چیزی نیست که وجودی مجرد داشته و از معلم به شاگرد انتقال پیدا کند. در این نظریه دانش اکتسابی نیست، بلکه ساختنی است. این ذهن انسان است که با توجه به خصوصیات منحصر به فرد خود و داستان زندگی هر کس، معنایی به واقعیت می بخشد و حقیقت را بر اساس ساختارهای ذهنی هر فرد،

شخصی می سازد. بنابراین ممکن است درک و برداشت هر فرد از پدیده ای واحد، متفاوت باشد و این مسئله تفاوت دیدگاه و تفاوت برداشت در انسان ها را از موضوعات واحد توضیح می دهد. از همین روست که معلم در این نظریه، دیگر مرجع دانش نیست بلکه راهنمای کسب دانش و تسهیل کننده فرآیند یادگیری برای فراگیران است و تلاش می کند محیطی غنی به فراخور نیاز یادگیرنده فراهم کند. از آنجا که نیازهای فراگیران از نظر تنوع به سرعت تغییر می کند، معلم بایستی برنامه هایی برای کلاسهای درس طراحی و اجرا کند که ضمن انعطاف پذیر بودن و مستقل بار آوردن فراگیران، پاسخگوی نیازهای یادگیرندگان باشد و بتواند آنها را با شرایط جدید سازگار کند.

به هر حال، بررسی مبانی نظری و پیشینه موضوع در خصوص الگوی یادگیرنده محور، حاکی از آن است که در آراء و اندیشه های برخی از صاحب نظران برنامه درسی، به یادگیرنده، موقعیت و جایگاه او به عنوان محور اصلی و اساسی در نظریه های برنامه درسی توجه شده است. در واقع مبنای نظریات این گروه از صاحب نظران راه، علایق، سلیق، توانمندی ها و ویژگی های مرتبط با فراگیر تشکیل داده است. به طور کلی، برنامه های درسی یادگیرنده محور بر نیازها، علایق و فعالیت های دانش آموزان تأکید دارند و کمتر شناخت محور هستند و بیشتر به رشد جنبه های عاطفی فراگیران توجه دارند. طرفداران این الگوها معتقدند: برنامه های درسی دانش آموز محور، انگیزش درونی را در دانش آموزان برمی انگیزند.

بنابراین، نظریه آموزشی یادگیرنده محور، ضمن تأکید بر تعاملات اجتماعی، قائل به فردگرایی هم هست، چرا که یادگیرنده در مرکز نظام آموزشی قرار دارد و تمام برنامه ها، محتوای درسی، رویه های آموزشی و امکانات باید حول محور او بگردد. هر فردی به خودی خود دارای اهمیت و جایگاه منحصر به فردی است که باید آموزش خود را بر طبق نیازها و توانایی های منحصر به فرد خود تنظیم کند و اوست که تصمیم می گیرد چه و چقدر بیاموزد. در اصل، محور و مبنای آموزش در نظریه یادگیرنده محور باید به شکلی باشد که یادگیرندگان، روش های یادگیری را بیاموزند و از نحوه یادگیری و نقاط قوت و ضعف خودشان آگاه باشند. در این طرح، یادگیری دانش آموز از طریق معلم و منابعی که در